



درس تفسیر سوره مبارکه احقاف - جلسه ۱۵

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ ﴿٢٩﴾ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٠﴾ يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣١﴾ وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٢﴾ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٣﴾﴾

تصور نادرست قوم عاد از باران زایی ابرهای حامل عذاب الهی

بعضی از مطالبی که مربوط به بحث‌های قبل در همین سوره مبارکه «احقاف» است، این است که درباره قوم «عاد» فرمود: ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ﴾^۱ ظاهراً مدتی خشکسالی دامن‌گیر آنها شد و بارانی نیامده بود، وقتی ابر باران‌زا را به حسب ظاهر خودشان دیدند، خیال کردند که این برای سیراب کردن سرزمین آنهاست، ﴿قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمְطِرُنَا﴾؛ این ابری است که در عرض افق پیدا شده است و به ما «مَطَر» و باران می‌دهد. ذات

اقدس الهی به وسیله پیامبر خود به آنها فرمود که این ابر باران بار نیست ﴿بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ﴾، شما ﴿فَأَتْنَا بِمَا تَعِدُّنَا﴾^۱ شتاب زده گفتید عذاب بیاید که ما هم این عذاب را فرستادیم، این یک مطلب.

منافات نداشتن عدم عذاب امت با وجود پیامبر و تحقق مقطعی آن

مطلب دیگر این است که در آیه ۲۷ از همین سوره «احقاف» فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَصَرَفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾، این با آنچه در سوره مبارکه «انفال» آمده است که ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾^۲ منافات ندارد، برای اینکه آن درباره عذاب کلی است که امتی را از بین ببرد؛ اما عذاب های مقطعی نظیر آنچه در جنگ احزاب دامن گیر مشرکان شده است و مانند آن، این با آن آیه منافات ندارد؛ گذشته از اینکه برخی احتمال دادن این آیه ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾ در آخر عمر مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده باشد و این گونه از سور «احقاف» و امثال اینها در مکه نازل شده است، پس منافاتی با آن ندارد.

برتری علم غیب از کاربرد آن در امور فقهی و شخصی توسط معصوم (علیه السلام)

مطلب بعدی درباره علم غیب معصوم (سلام الله علیه) است؛ مستحضرید که معصوم (سلام الله علیه) با غیر معصوم در احکام مشترک هستند، مگر درباره پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که خصایصی دارد - مرحوم علامه هم در تذکره^۳ تا شصت خصیصه را ذکر کرده است - اما در برخی از آن خصایص اختلاف نظر هست؛ ولی امام با امت در احکام مشترک می باشند. اگر علم غیب اثر فقهی می داشت، گاهی ممکن بود انسان در جبهه های

۱. سوره احقاف، آیه ۲۲.

۲. سوره انفال، آیه ۳۳.

۳. تذکره الفقهاء (ط - القدیة)، ص ۵۶۵؛ «المقدمة الرابعة في خصائص رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم...».

جنگ با اینکه علم دارد شهید می‌شود، برای حفظ اسلام «لَيْسَتْ تُقَدَّ عِبَادُكَ»^۱ شربت شهادت بنوشد؛ اما فریبکارانه همسر امامی زهری را در ظرفی بریزد و او را مسموم کند، این از آن قبیل نیست، یک؛ یا اگر وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در نوزده ماه مبارک رمضان شهید نمی‌شد، امویان مسلط نمی‌شدند و آن خطر نبود، این از آن قبیل‌ها شهادت‌های انتحاری و مانند آن نیست، دو؛ در جریان سیدالشهداء(سلام الله علیه)، آن قافله و زن و بچه‌ها را به همراه بردن دیگر لازم نبود، سه؛ معلوم می‌شود آن علم غیب که مخصوص انسان‌های کامل مثل پیغمبر، امام و صدیقه طاهره(سلام الله علیها) است، برتر از یک حکم فقهی است؛ می‌ماند بحث «نُفَر» جن‌ها.

مکلف بودن جن‌ها به تکلیف و عدم بعث انبیا در میان آنان

درباره جن یک سوره جدایی است که ذات اقدس الهی آن را بعد از سوره مبارکه «نوح» در نیمه دوم جزء بیست و نهم بیان فرمود که آغازش این است: ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ﴾،^۲ احکام اینها مبسوطاً در آن سوره مشخص شد که اینها چه هستند، چه کاره‌اند و ارتباطشان با تکلیف الهی چیست در آن‌جا مشخص‌تر می‌شود. در سوره مبارکه «اسراء» و مانند آن آمده است که هدف خلقت انس و جن عبادت است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾،^۳ این اصل اول. اصل دوم این است که اگر گروهی بخواهند خدا را عبادت بکنند پیغمبر می‌خواهند، دین و مکتب می‌خواهند، چون عبادت جزء قراردادهای عادی نیست که امر عرفی باشد و اینها برای خودشان قرارداد بکنند! چه وقت نماز بخوانند؟ چند رکعت نماز بخوانند؟ چه وقت روزه بگیرند؟ چند روز روزه بگیرند؟ این موارد دین می‌خواهد و دین هم پیامبر و آورنده می‌خواهد! پس اینکه فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾، این حتماً مکتب می‌خواهد، دین می‌خواهد، رسول و نبی می‌خواهد و مانند آن. اصل

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۱۳؛ «وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فَبِكَ لَيْسَتْ تُقَدَّ عِبَادُكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ».

۲. سوره جن، آیه ۱.

۳. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

سوم این است که لازم نیست آن رسول از خود جن باشد؛ اگر از انس بود و با جن رابطه داشت و آنها هم آمدند و احکام را شنیدند حجّت بر آنها تمام می‌شود، چه اینکه این چنین هم بوده است؛ نقل نشد که از آنها کسی به مقام نبوت برسد، چون سطح ادراک آنها ظاهراً بیش از تجرّد و همی نیست؛ اینها بتوانند به مقام ولایت کلیّه برسند، نبوت و رسالت را ادراک کنند، مشمول ﴿اللّهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱ باشند، نیست یا ثابت نشده است؛ ولی انبیای بشری برای آنها رسالتی بیاورند ممکن هست.

در سوره مبارکه «انعام»^۲ و همچنین در سوره مبارکه «الرحمن»^۳ از مجموع جنّ و انس به عنوان ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ﴾ یاد شده است؛ آیه ۱۳۰ سوره مبارکه «انعام» این است: ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ﴾، این ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ﴾ از مجموع «بما أنّه مجموع» دارد اقرار می‌گیرد، می‌فرماید مگر رسولی از شما نیامده؟! این معنایش این نیست که هم رسول از جن است و هم رسول از انس! مثل اینکه به مجموع مذکر و مؤنث خطاب می‌کند ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ﴾^۴، پس ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ﴾ - یعنی آیه ۱۳۰ سوره مبارکه «انعام» - معنایش این نیست که یک سلسله پیامبران از جن هستند و یک سلسله از انس؛ مشابه این تعبیر در سوره مبارکه «الرحمن» است؛ منتها در آن جا سخن از بعثت رسول نیست.

تهدید جن‌ها به عذاب در صورت عمل نکردن به تکالیف خود

مطلب بعدی آن است اینها که مکلف به وحی و نبوت هستند، در بخش‌هایی دارد که اگر به تکلیف خودشان عمل نکنند گرفتار عذاب می‌شوند؛ اینکه فرمود: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾^۵ همین است یا به شیطان

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۲. سوره انعام، آیه ۱۳۰.

۳. سوره الرحمن، آیه ۳۳.

۴. سوره انفطار، آیه ۶؛ سوره انشقاق، آیه ۶.

۵. سوره هود، آیه ۱۱۹؛ سوره سجده آیه ۱۳.

می‌فرماید که ﴿الْمَلَأْنَاهُمْ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ﴾^۱ از همین قبیل است. چه تهدیدی که نسبت به شیطان می‌کند و چه تهدیدی که نسبت به مجموع جن و انس می‌کند ﴿الْمَلَأْنَاهُمْ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾، نشان می‌دهد که اینها مکلف می‌باشند، به وحی و مکتب الهی دسترسی دارند و مأمور هستند که به آن عمل بکنند؛ حالا آن پیامبر از خودشان باشد یا از غیر خودشان باشد لازم نیست. بنابراین اینها موظف و مکلف هستند، حالا نحوه تکلیف آنها چگونه است و نحوه کارشان چیست، چون محل ابتلا نبود در روایات نیست؛ البته بعضی از روایات را در کتاب شریف کنزالدقائق^۲ ملاحظه فرمودید که اینها با چه کسی ارتباط داشتند، یا در کجا خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند اینها را ایشان نقل می‌کند.

تأثیر قرآن بر کوچ فرهنگی جن‌ها برای فهم دین

مسئله «نُفَر» که فرمود ﴿صَرَفْنَا﴾، این صَرَفَ (إِلَيْكَ) یعنی ما اینها را آوردیم، این یک نحوه «نُفَر» و کوچ کردن است؛ «نُفَر» هم قبلاً ملاحظه فرمودید که «نُفَر» یعنی بسیج شدن. در قرآن کریم دو «نُفَر» است: یک «نُفَر» نظامی است که ﴿فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ وَفَرُوا جَمِيعاً﴾^۳ و مانند آن که «نُفَر» نظامی است؛ یعنی بسیج نظامی است. دوم «نُفَر» فرهنگی است که ﴿فَلَوْ لَا نُفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾^۴ که «نُفَر» فرهنگی است؛ یعنی یک عده باید برای حوزه و دانشگاه بسیج بشوند و برای حل مشکلات علمی مملکت معارف و علوم را یاد بگیرند؛ یک عده باید بسیج نظامی باشند که مرزها و حدود و استقلال مملکت را حفظ بکنند، گرچه اصل حفظ مملکت وظیفه

۱. سوره ص، آیه ۸۵.

۲. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۲، ص ۱۹۸.

۳. سوره نساء، آیه ۷۱.

۴. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

مشترک همگان است؛ ولی براساس تقسیم کار، یک «نُفَر» نظامی و یک «نُفَر» فرهنگی داریم و مانند آن. در این جا هم آنها یک «نُفَر» و انصرافی پیدا کردند؛ یعنی به طرف وجود مبارک پیامبر آمدند.

گواهی قرآن بر ره آورد کوچ گروهی فرهنگی جن ها برای قوم خود

مطلب بعدی آن است که این ﴿يَسْتَمِعُونَ﴾ نشان می دهد که گروهی بودند نه یک نفر و چون فعل مضارع است «فی الجملة» دلالت بر استمرار دارد، این دو مطلب و اینها فهمیدند قرآن معجزه است و فهمیدند آورنده قرآن که معجزه هست پیغمبر است؛ وگرنه انسان که چند کلمه عربی بشنود، از کجا می فهمد این وحی الهی است و آورنده آن پیغمبر است؟! همان طوری که انسان ها با شواهدی که دارند قرآن را می فهمند وحی الهی است و می فهمند آورنده وحی الهی پیغمبر است، هر دو اصل که برای جامعه بشری حل شده است، برای جامعه جن هم حل شده است؛ هم گروهی بودند، یک؛ هم یک بار و دوبار نبود، بلکه به صورت مستمر و چندبار این حرف ها را شنیدند که ﴿يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ﴾، دو؛ هم مبلغانی داشتند که مأمور بودند از حوزه علمی وقتی فراقتی پیدا کردند دیگران را با خبر بکنند که به قوم خودشان هم رسیدند و گفتند: ﴿أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ﴾، سه.

اما وقتی به عنوان تبلیغ نزد قوم خود رفتند ﴿لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾، گفتند که ﴿إِنَّا سَمِعْنَا كِتَاباً أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى﴾، این بیان یا برای آن است آن کتابی که جامع شریعتی باشد، بعد از تورات موسای کلیم (سلام الله علیه) نازل نشده، چون تقریباً بخش مهم انجیل اخلاقیات و مواعظ و امضای همان بیان تورات است، یا نه! اصلاً یهودی بودند و مسیحیت را نپذیرفتند! همان طوری که انسان ها بعضی ها یهودی اند، بعضی مسلمان اند، بعضی رزقشانند، بعضی مسیحی اند و این چنین نیست که اگر کسی یهودی بود مسیحی باشد و اگر مسیحی بود مجوس باشد! همان طوری که انسان ها بعضی ها تابع این پیامبرند و بعضی ها تابع آن پیامبر و «هكذا»، جن هم این چنین

است. اینکه گفتند: ﴿إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى﴾، معنای آن این نیست که انبیای دیگر را هم قبول داشتند! ممکن است که قبول نداشته باشند، مثل خود انسان‌ها؛ مثلاً کسی که یهودی است انبیای دیگر را قبول ندارد. پس ظاهر ﴿يَسْتَمِعُونَ﴾ و مانند آن مستمر است و این برهان برای آنها هم حل شده است که این وحی است؛ حالا از کجا فهمیدند؟ آیا تحدی شده؟! به هر حال حق برای آنها روشن شد.

تقسیم جن‌ها به عاقل و سفیه در برابر دعوت مبلّغین عالم به دین

اینها دو گروه بودند - همان‌طوری که بعدها به خواست خدا خواهد آمد - خود جتنی‌ها برابر سوره «جن» آیه چهار به بعد گفتند: ﴿وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا * وَ أَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا * وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾^۱؛ می‌گفتند در بین ما سفهای بودند که می‌گفتند خدا وحی ندارد و پیامبری نمی‌فرستد، بشر رهاست! اینها سفیه هستند و عاقل نیستند، مگر می‌شود جامعه‌ای را بدون قانون دینی زندگی بکنند؟! جامعه‌ای که با مُردن نمی‌پوسد و مرگ یک هجرت است، بعد یک حساب و کتابی دارد! اگر یک مکتب و قانونی نباشد، در برابر چه چیزی مسئول است؟ فرمود اینها می‌گویند که سفهای ما منکر وحی و نبوت بودند: ﴿كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا﴾ و می‌گفتند ﴿لَنْ يَنْبَغْتَ اللَّهُ أَحَدًا﴾^۲؛ اصلاً نبوت را انکار می‌کردند، ﴿وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا﴾^۳ و ﴿وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ...﴾^۴ کذا^۵ ﴿... فَلَا تَدْعُوا...﴾^۶ و ﴿... إِنَّمَا أَدْعُوا...﴾^۷ و ﴿... إِنِّي لَا أُمْلِكُ...﴾^۸ و ﴿... لَنْ

۱. سوره جن، آیات ۴ - ۶.

۲. سوره جن، آیه ۷.

۳. سوره جن، آیه ۱۴.

۴. سوره جن، آیه ۱۶.

۵. سوره جن، آیه ۱۸.

۶. سوره جن، آیه ۲۰.

۷. سوره جن، آیه ۲۱.

يُجِيرَنِي... ﴿١﴾ که این احکام و حکم را یکی پس از دیگری در سوره «جن» بازگو می‌کند و اینها را به دو قسم عاقل و سفیه تقسیم می‌کند، عقلای آنها وحی و نبوت را می‌پذیرفتند، سفهای آنها وحی و نبوت را انکار می‌کردند و مانند آن که می‌گفتند هیچ پیامبری مثلاً نخواهد آمد. اینها که ﴿اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا * وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا﴾،^۲ این عقلای قوم بودند که این حرف‌ها را از قرآن یاد گرفتند و به دیگران هم منتقل کردند.

پرسش: اینکه تعبیر به صراط مستقیم نمی‌آورد ...

پاسخ: چرا! صراط مستقیم دارند!

پرسش: صراط نمی‌گوید، ولی طریق می‌گوید.

پاسخ: فرق نمی‌کند! طریق باشد، صراط باشد یا سبیل باشد، اینها همه یک حقیقت است؛ در قرآن گاهی طریق

است، گاهی سبیل است و گاهی صراط!

پرسش: یعنی اینها به ولایت راه پیدا می‌کنند؟

پاسخ: بله، بعضی‌ها از آنها شیعه و بعضی غیر شیعه هستند! حالا به مقام ولایت مطلقه - مثل امام معصوم -

دلیل نداریم که به آن حد می‌رسند؛ اما خیلی از آنها جزء شیعیان می‌باشند و اهل بیت را دوست دارند، تابع هم

هستند و الآن هم عده‌ای خدمت حضرت می‌رسند! پس به آن مقام ما دلیل نداریم که می‌رسند، مثلاً نبی می‌شوند

یا امام می‌شوند و امثال آن؛ ولی این معارف را خوب ادراک می‌کنند، قرآن کریم این معارف را از آنها به خوبی نقل

می‌کند. بنابراین آمدن اینها یک «نفر»ی است.

۱. سوره جن، آیه ۲۲.

۲. سوره جن، آیات ۱ و ۲ و ۳.

مطلب بعدی درباره قصص قرآن کریم است؛ قصص قرآن کریم دو قسم است: یک قسمت قصص انبیا و اولیاست که در کنار آن قصص اُمم هست، صالح و طالح هر دو را ذکر می‌کند، سعادت و شقاوت اینها را بازگو می‌کند که اینها حقایق خارجیه هستند و واقع شدند، بعد هم می‌فرماید: ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا﴾^۱؛ بروید بررسی کنید داستان فلان تاریخ را، عاد را، ﴿إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ﴾^۲ را، ﴿الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾^۳ را، اینها را بروید بررسی کنید، اینها قصص واقعی قرآن کریم است! بعضی‌ها که احیاناً ممکن است به صورت قصه دریابید؛ ولی واقعاً قصه نیست، آنها را که قرآن کریم می‌خواهد ذکر کند، به عنوان مثل و تمثیل ذکر می‌کند؛ آنچه مُصَدَّر به تمثیل هست، یعنی واقع نشده و یک تمثیل است. پس هرگز آنچه در سنخ کلیله و دمنه^۴ و امثال آن است که یک سلسله ترسیم‌های خیالی و وهمی است هرگز در قرآن کریم نیست. اگر یک چنین چیزی باشد، مُصَدَّر به تمثیل است که ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا﴾^۵ یا ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾^۶ یا ﴿كَمَثَلِ الْهَمَارِ﴾^۷، این گونه از مثل‌هایی که در سوره مبارکه «جمعه» و مانند آن آمده است قصه نیست، این تمثیل است! نه اینکه نظیر کلیله و دمنه یک سلسله افسانه‌هایی سر هم بشود، ولو فایده‌های اخلاقی هم داشته باشد، چنین چیزی اصلاً در قرآن کریم نیست؛ یا قصص انبیا و اُمم انبیاست که واقعیت‌های خارجی است، بعد به دنبالش می‌فرماید: ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا﴾ «کیف کان، کیف

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۷؛ سوره نحل، آیه ۳۶.

۲. سوره فجر، آیه ۷.

۳. سوره فجر، آیه ۸.

۴. کلیله و دمنه کتابی است از اصل هندی که در دوران ساسانی به فارسی میانه ترجمه شد. کلیله و دمنه کتابی پندآمیز است که در آن حکایت‌های گوناگون (بیشتر از زبان حیوانات) نقل شده‌است. نام آن از نام دو شغال با نام‌های کلیله و دمنه گرفته شده‌است. بخش بزرگی از کتاب اختصاص به داستان این دو شغال دارد. اصل داستان‌های آن در هند و در حدود سال‌های صد تا پانصد پیش از میلاد به وقوع می‌پیوندد.

۵. سوره ابراهیم، آیه ۲۴؛ سوره نحل، آیات ۷۵ و ۷۶ و ۱۱۲؛ سوره زمر، آیه ۳۰؛ سوره تحریم، آیات ۱۰ و ۱۱.

۶. سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

۷. سوره جمعه، آیه ۵.

کان» و مانند آن. یا اگر قصه واقعی نیست و یک صورت‌سازی و تشبیه است، آن مصدر به تمثیل است که ﴿ضَرَبَ
 اللَّهُ مَثَلًا﴾ یا ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾ یا ﴿كَمَثَلِ الْحِمَارِ﴾، اینها را به عنوان تمثیل ذکر می‌کند. پس قصص آن چنانی
 اصلاً در قرآن کریم نیست.

مطلب بعدی آن است اینکه فرمود برخی‌ها خیال کردند که پیامبری نمی‌آید، این حرف منکران از جن است،
 وگرنه قرآن کریم اینها را کاملاً ذکر می‌کند. بعضی از روایاتی است که در تفسیر شریف کنزالدقائق آمده که عده‌ای
 از اینها می‌آیند خدمت وجود مبارک حضرت امیر و چیزهایی را یاد می‌گیرند و برمی‌گردند؛^۱ در این موارد
 اخباری هست و اینها هم مطابق با آیات قرآن کریم می‌توانند بیایند و دلیلی بر ردّ آنها نیست؛ البته باید بررسی
 سندی ملحوظ بشود.

مخاطب شدن جن و انس در قرآن دلیل بر اتمام حجت الهی بر آنها

اینکه فرمود: ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ﴾ که در سوره مبارکه «انعام» بود، معلوم می‌شود خطاب الهی به آنها
 رسیده است، اگر نرسیده بود هرگز اینها معذب نمی‌شدند، چون خدای سبحان هیچ قومی را قبل از اتمام حجت
 عذاب نمی‌کند. آیه ۱۳۰ سوره مبارکه «انعام» و قبل از آن هم ۱۲۸ این است، فرمود: ﴿وَيَوْمَ يَخْشَرُهُمْ جَمِيعًا يَا
 مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدْ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ
 لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾،^۲ از این بیان معلوم شده که اتمام حجت شده

۱. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۲، ص ۲۰۲؛ «... و كانوا يعودون إلى رسول الله صلى الله عليه وآله في كل وقت فأمر رسول الله صلى الله عليه وآله أمير المؤمنين عليه السلام
 أن يعلمهم و يفقههم فمنهم مؤمنون و منهم كفرون و ناصبون و يهود و نصارى و مجوس و هم ولد الجان».

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۸.

است. هرگز ذات اقدس الهی - چه جن و چه انس - گروهی را عذاب نمی‌کند که حجت بالغه نشده باشد ﴿لِيَهْلِكَ

مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۱.

عدم صراحت قرآن بر ورود جن‌ها به بهشت

اما جریان بهشت و ورود اینها به بهشت صریحاً و به طور شفاف در قرآن کریم نیامده که اینها چگونه وارد بهشت می‌شوند، در بهشت چه لذت‌هایی می‌برند و با چه کسانی مأنوس هستند «بالصراحة» در قرآن کریم ذکر نشده است؛ ولی از جهنمی بودن اینها که اینها پیروان شیطان‌اند هم به شیطان فرمود: ﴿لَأْمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ﴾ و هم ﴿لَأْمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ آمده است و ورود اینها را در جهنم ذکر می‌کند، حالا شاید اکثری اینها از این قبیل باشند؛ اما ورود اینها به ساحت بهشت، بهره‌برداری اینها و امثال آن، این به صورت صریح و به این صورت در قرآن کریم نیامده است.

پرسش: با تقابل نمی‌شود وارد شد؟

پاسخ: تقابل؟

پرسش: مقابل جهنمی‌ها!

پاسخ: البته! معلوم می‌شود که عده‌ای بهشتی و مؤمن هستند، همین جا که گفتند: ﴿يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا﴾ معلوم می‌شود که اینها سعادت و طریق مستقیمی دارند، گفتند: ﴿يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ﴾، اما قرآن تصریح کرده باشد که اینها وارد بهشت می‌شوند، جایشان چیست و با چه کسانی محشور هستند اینها را نظیر انسان ذکر نکرده است؛ ولی اصل آن را که ﴿لَأْمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ است را ذکر فرموده است.

۱. سوره انفال، آیه ۴۲.

فرمود: ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ﴾، معلوم می‌شود آن رسولی که آمده است «یدعوا الناس» فقط نیست، بلکه «یدعوا الانس و الجن» هست و هر دو گروه را می‌خواند، برای اینکه فرمود داعی خدا را پاسخ بدهید، این ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ﴾ این است، ﴿يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ﴾ آمده و ﴿إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ﴾^۱ هم آمده و قاعده «جَبَّ» هم به سه بخش تقسیم شده که دو بخش مشمول قاعده «جَبَّ» است؛ اما آن «حقوق الناس»ی که در معاملات، دیون و امثال آن است، این با اسلام «جَبَّ» نمی‌شود؛ یعنی کسی معامله‌ای کرده و ثنی را بدهکار است، مُثْمَنی را بدهکار است، بیع یا معامله سلفی کرده بدهکار است یا وامی گرفته بدهکار است، حالا او اسلام آورده و این «حقوق الناس» از بین برود، این نیست. آن مسائل مالی که اسلام آورده آنها را، مثل خمس و زکات و کفارات و نذورات و امثال آن براساس قاعده «جَبَّ» که «الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ»^۲ برداشته می‌شود. جریان ربا را که اسلام تحریم کرده، گفته که این حرام است ﴿فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾^۳ ربا را باید برگرداند. وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از فتح مکه فرمود تمام ربای جاهلیت «تَحْتَ قَدَمَيَّ»^۴ تمام طلب‌های ربوی بانک‌ها را فرمود زیر پای من است و هیچ‌کسی به بانک‌های ربوی بدهکار نیست، بعد فرمود اولین ربایی که من خطاً بطلان می‌کشم ربای عموی من عباس است که او جزء رباخواران جاهلیت بود؛ اولین ربایی که زیر پای من است ربای عموی من عباس است، هیچ ربادهنده‌ای به رباگیرنده شرعاً بدهکار نیست.

۱. سوره انفال، آیه ۳۸.

۲. المجازات النبویة، ص ۶۷؛ عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۵۴.

۳. سوره بقره، آیه ۲۷۹.

۴. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۴۰۵: «...فَخَطَبَ النَّاسَ وَقَالَ إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ تَحْتَ قَدَمَيَّ مَوْضُوعٌ وَدِمَاءُ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ وَإِنْ أَوَّلَ دَمٍ أَضَعُ فِي دِمَائِنَا دَمُ ابْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ كَانَ مُسْتَرْضِعاً فِي بَنِي سَعْدِ فَقَتَلَهُ هَذَا هَذَا وَرَبَا الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ وَأَوَّلُ رِبَا أَضَعُ رَبَانَا رَبَا عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ...».

ضرورت توجه به روی میز بودن گزینه نظامی خدا در برابر رباخوار

مطلب بعدی این است که همه ما با استکبار و صهیونیسم مخالف بودیم و هستیم، مادامی که اینها در صراط استکبار و صهیونیسمی هستند. مطلب اساسی این است که واقعاً کاری از اینها ساخته نیست و نشانه آن هم این دفاع مقدس است! اگر تا حال کاری از اینها ساخته بود در این دفاع مقدس و در جنگ ده ساله - نه هشت ساله - انجام می دادند! ما به هر حال ده سال شهید دادیم و فرهنگ شهادت احیا شد. چون دو سال جنگ داخلی بود، نباید گفت دفاع هشت ساله! مگر آن دو سال اول ترور نبود؟ مگر فشار نبود؟ مگر شهادت هفتاد و دو تن نبود؟ مگر شهادت نخست وزیری نبود؟ مگر شهادت ریاست جمهوری نبود؟ مگر شهدای محراب نبودند؟ ما آن دو سال را گرفتار جنگ داخلی و ترور داخلی و شهید دادن داخلی بودیم و هشت سال هم برون مرزی بود؛ ده سال این ملت در سایه قرآن و عترت استقامت کرده است و هیچ کاری واقعاً از بیگانه ساخته نبود، برای اینکه خدا حافظ است، چه اینکه تجربه نشان داد؛ اما همین که اینها الآن می گویند گزینه نظامی روی میز ماست بعضی ها دست و پایشان را گم می کنند؛ اما خدای سبحان صریحاً گفته گزینه نظامی روی میز قرآن من است! ﴿فَأَذِّنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ﴾،^۱ این یعنی چه؟ بانک های ربوی، ورشکست شدن یک عده زیادی و پایین آمدن تولید! با کلاه شرعی که حرام حلال نمی شود! فرمود با من در جنگ هستید! ما هیچ باکمان نیست! آن وقت دلمان می خواهد این کشور، کشور امام زمان باشد که طلاق نباشد، اعتیاد نباشد، مشکلات نباشد، بیکاری نباشد. آن را که نباید باور کنیم، گاهی عده ای باور می کنند و این را که باید باور بکنیم، کسی تکان نمی خورد! فرمود با من در جنگ هستید! ﴿فَأَذِّنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ﴾ توقع دارید که خدای سبحان باران را به موقع بفرستد! این قدر را هم به برکت همین اعتکافی ها و ناله های شبانه یک عده است، همین یک مقدار! آن برکات خون شهدا و جانبازان و خانواده های شهدا

۱. سوره بقره، آیه ۲۷۹.

و ایثارگران و قطع نخاعی‌هایی که ناله شبانه دارند، به برکت آنهاست! هیچ باور نمی‌کنیم که ﴿فَادْثُوا بِحَرْبٍ مِنَ

اللَّهِ﴾ یعنی با من طرف هستید! آن وقت دلمان می‌خواهد کشور، کشور امن و امان باشد!

ناتوانی انسان در برابر گزینه نظامی خدا

به هر تقدیر فرمود داعی خدا این است، دعوت کردیم! ﴿فَادْثُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ﴾ در آن بخش است، این جا هم فرمود: ﴿وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ﴾. حالا در خود قرآن به صراحت خدا به میدان آمده است؛ فرمود شما از این طرف به دنبال اقتصاد مقاومتی هستید، از آن طرف دارید می‌سازید و از این طرف ربا دارد ویران می‌کند! ﴿يَمْحَقُ﴾^۱ فعل مضارع است و مفید استمرار ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرُّبَا﴾، چگونه دارد پیش می‌رود؟! فرمود: ﴿مَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ﴾، شما چه کار می‌خواهید بکنید؟ چرا جواب خدا را نمی‌دهید؟ شما می‌توانید از قضا و قدر الهی بیرون بروید؟ نه! از قهر الهی بیرون بروید؟ نه! قهر الهی را عاجز کنید که او نتواند شما را دستگیر کند؟ نه! فرمود شما معجز نیستید، یک؛ شما سابق نیستید، دو؛ ما مسبوق نیستیم، سه؛ ﴿وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾^۲، شما جلو بیفتید و ما عقب بیفتیم این نیست. اگر «سَبَقَ وَ لُحِقَ» است، ما سابق هستیم؛ اگر عجز و قدرت است، ما ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ هستیم؛ شما نه ﴿بِمُعْجِزٍ﴾ هستید، نه معجز هستید و نه سابق! این سه طایفه از آیات عجز بشر را می‌رساند؛ فرمود: ﴿وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾؛ ما عقب نمی‌افتیم که شما جلو بیفتید! ﴿مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾^۳؛ نه ما را عاجز می‌کنید، نه معجز ما هستید و نه سابق ما هستید! این را به انسان‌ها گفته، به جن گفته، به همه گفته که فرمود حکم این است! ﴿وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ﴾، این اصل کلی است، چه انسان و چه جن! ﴿فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾. چون اصل این سوره مبارکه

۱. سوره بقره، آیه ۲۷۶.

۲. سوره واقعه، آیه ۶۰؛ سوره معارج، آیه ۴۱.

۳. سوره انعام، آیه ۱۳۴.

«احقاف» در مکه نازل شد و عناصر محوری مطالب مکه هم اصول سه‌گانه است باز در پایان سوره که «رَدَّ الْعَجْزُ إِلَى الصَّدر»^۱ است، به اصول سه‌گانه برمی‌گردد.

پرسش: مراد از این کتابی که أَجَنَّهُ گفتند ما شنیدیم

پاسخ: قرآن کریم است!

پرسش: کلّ قرآن است یا بعض آن؟

پاسخ: نه، چون ﴿يَسْتَمِعُونَ﴾ هست - کلّ قرآن را که نشنیدند - اما مقدار کافی را که حجت بر آنها تمام بشود و بدانند که حجت خداست شنیدند. یک آیه و دو آیه و امثال آن که ثابت نمی‌کند این وحی الهی است و قابل هم‌آورد نیست؛ از اینکه فرمود: ﴿يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ﴾ و به صورت جمع هم آورد، یک؛ فعل مضارع هم که مفید استمرار، دو؛ معلوم می‌شود عده زیادی مکرر شنیدند؛ از همان وقتی که گفتند که ما قبلاً به آسمان‌ها می‌رفتیم، ولی الآن نیست، بروید بررسی کنید و ببینید چه خبر است، از همان وقت معلوم می‌شود که بررسی می‌کردند و آیات قرآن را هم فراوان شنیدند؛ اما این در مکه نازل شد و هنوز خیلی از آیات نازل نشده است؛ کلّ قرآن در زمان نزول سوره «احقاف» نازل نشده تا آنها همه قرآن را بشنوند، ولی آن مقداری که شنیدند مثل خود انسان‌ها، این سُورِی که در مکه بود، آیاتی که در مکه نازل شد که تحدی کرده است، کلّ قرآن را که ندیدند تا تحدی بشوند! اینها هم همین‌طور هستند.

پرسش: آیا این آیات را از زبان مبارک پیامبر اکرم می‌شنیدند؟

۱. لغت‌نامه دهخدا، رد العجز علی الصدر: [رَدَّ دُلَّ عَ جُ زِعَ لَصُ ص] باز بردن انجام به آغاز. در صنعت عروض و بدیع عبارت است از صفت تصدیق که یکی از صنایع علم بدیع و محاسن شعری است. به اصطلاح عروضی، صنعتی از شعر را گویند که در آن کلمه اول شعر را در آخر آن مکرر کنند یا شعر را به کلمه‌ای ابتدا کنند که شعر ماقبل آن بدان منتهی شده است.

پاسخ: بله، از زبان مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدند؛ بخشی از اینها در زمانی که حضرت تلاوت می‌کرد شنیدند، بعضی هم از وجود مبارک حضرت امیر شنیدند و بعضی را هم از دیگران قرائت می‌کردند. درباره حضرت امیر سؤال و جواب‌هایی است که در کتاب شریف کنزالدقائق هست. درباره وجود مبارک پیامبر که از سفر طائف برمی‌گشتند در جایی مشغول تلاوت قرآن بودند آنها شنیدند، درباره وجود مبارک حضرت امیر هم همچنین!

اثبات معاد از طریق پذیرش استناد «اصل خلقت» به خدا

﴿وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾، این اصل در جن و انس فرقی نمی‌کند؛ کسی بیراهه برود چه انس چه جن، هیچ سرپرست و ولی‌ای ندارد، نمی‌تواند قضا و قدر الهی را عاجز کند، نمی‌تواند جلو بیفتد، نمی‌تواند معجز باشد؛ بعد به اصل خلقت و آفرینش برمی‌گردد که شما اگر اصل خلقت را قبول دارید که ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۱، معاد را هم باید به طریق اولی داشته باشید! در اصل خلقت یک «کان» تامه مسبوق به عدم بود! هیچ نبود خدای سبحان همه را آفرید! بعد هم در مسئله معاد که همه چیز سر جای خود محفوظ است! ارواح انسان‌ها که نابود نمی‌شود، ذرات این ابدان پراکنده می‌شود که دوباره جمع می‌کنند، اینکه هیچ محذوری ندارد! فرمود: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْ يَعْ﴾ «عی» یعنی خستگی، ﴿وَلَمْ يَعْ يَعْ بِخَلْقِهِنَّ﴾ که ﴿أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ﴾^۲ مگر ما از آفرینش آسمان و زمین خسته شدیم که دوباره نتوانیم برگردانیم؟! چون او «فَاعِلٌ لَا

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۱.

۲. سوره ق، آیه ۱۵.

بِالْحَرَكَةِ^۱ است؛ این بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است در نهج البلاغه، فرمود او که با حرکت کار نمی‌کند تا خسته بشود، او با اراده کار می‌کند و کسی که با اراده کار می‌کند خستگی ندارد! الآن شما با اراده اقیانوس کبیر را تصوّر بکنید که از همه اینها بزرگ‌تر است، بعد یک قطره آب را هم تصور می‌کنید، هر دو را به آسانی در ذهن خود ترسیم کردید! اگر کسی با اراده کار بکند نه با اعضا و جوارح، خستگی ندارد. این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه است که فرمود: «فَاعِلٌ لَا بِالْحَرَكَةِ»؛ او که با حرکت و با دست و پا و اعضا و جوارح کار نمی‌کند، او با اراده کار می‌کند و اراده هم که خستگی ندارد و گذشته از اینکه قدرت نامتناهی خستگی‌پذیر نیست! آیا او قادر نیست ﴿عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى﴾؟ ﴿بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. رک: نهج البلاغه، خطبه ۱؛ «مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْأَلَّةِ».